

جشن آبریزگان و تاق بزرگ بستان*

دکتر محمدعلی محمودی**
Email: mahmoodi@hamoon.usb.ac.ir

چکیده

تاق بستان نام محلی است در شمال شرق کرمانشاه که به دلیل نقش برجسته‌های ارزشمند باقی مانده از عصر ساسانی شهرتی جهانی پیدا کرده است. در این محل دو تاق وجود دارد که در مجموع، در آنها و دیواره کنارشان شش نقش برجسته حک شده است. در تاق بزرگ‌تر چهار نقش وجود دارد که پادشاه ساسانی را در موقعیت‌های مختلف نشان می‌دهد.

اغلب متون تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌ای کهن، این نقوش را متعلق به خسرو پرویز، همسرش، شیرین و اسب مشهورش، شب‌دیز دانسته‌اند و باستان‌شناسان معاصر هم علی‌رغم تحقیقات گسترده‌ای که در مورد این نقوش به عمل آورده‌اند، به دیدگاه واحد و مشترکی دست نیافته و آنها را به پادشاهان مختلفی چون خسرو پرویز، اردشیر سوم و پیروز اول نسبت داده‌اند. اما اغلب آنها موضوع نقش اصلی موجود در دیواره انتهای تاق بزرگ را مراسم تاجگذاری پادشاه یا تاجستانی و گرفتن حلقه قدرت از اهورامزدا ذکر کرده‌اند. ما در این مقاله تلاش می‌کنیم تا براساس روایات موجود در متون مختلف در باب دوران پادشاهی پیروز اول، روشن کنیم که اولاً این روایات، دیدگاه ناظر بر انتساب نقوش به پیروز اول را تأیید می‌کنند، و ثانیاً بر خلاف نظراتی که تا کنون ارائه شده است، این نقوش ارتباطی به مراسم تاجگذاری شاه یا تاجستانی و گرفتن حلقه قدرت از اهورامزدا ندارند بلکه به مناسبت جشن آبریزگان و برای نشان دادن پیوند محکم پیروز با اهورامزدا و آناهیتا پدید آمده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تاق بستان، نقش برجسته‌های ساسانی، پیروز اول، جشن آبریزگان، اهورامزدا، آناهیتا.

* - تاریخ وصول: ۸۸/۳/۳۱ تأیید نهایی: ۸۸/۷/۲۷

** - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

نقش برجسته‌های باقی‌مانده از عصر ساسانی از دیرباز مشهور بوده‌اند و در تحقیقات و مطالعات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی، از منابع و مآخذ معتبر و ارزشمند این دوره از حیات اجتماعی جامعه ایران محسوب می‌شوند. «این نقوش به مثابه معیارهای اصلی هستند که می‌توان مدارک به دست آمده را با آنها سنجید و به نتایج و کشفیات مهمی دست یافت» (لوکونین، ۱۳۷۲، ۲۸). تا کنون در مناطق مختلفی از ایران نقوش برجسته عصر ساسانی کشف شده است که یکی از مهم‌ترین این مناطق تاق بستان است.

تاق بستان نام دهکده و محلی است در پنج کیلومتری شمال شرق کرمانشاه که به واسطه حجاری‌های عهد ساسانی و نقوش برجسته باقی‌مانده از این دوره شهری جهانی پیدا کرده است. در این مجموعه ارزشمند، دو تاق - یکی کوچک و دیگری بزرگ - و در مجموع شش نقش برجسته به شرح زیر حجاری شده است:

۱- بر بدنه دیوار سنگی‌ای که در سمت راست تاقهای مذکور واقع است، مجلس تاجگذاری اردشیر دوم کنده شده است.

۲- در سمت چپ نقش برجسته مذکور و در انتهای تاق کوچک که به امر شاپور سوم ساخته شده است، نقش برجسته شاپور دوم و شاپور سوم به همراه دو کتیبه در دو طرف آن به نمایش درآمده است.

۳- در انتهای تاق بزرگ دو نقش برجسته وجود دارد که نقش بالا پادشاه ساسانی را در کنار یک مرد در دست چپ او و یک زن در دست راست او نشان می‌دهد (شکل‌های ۱ و ۲).

۴- نقش برجسته زیرین در انتهای تاق بزرگ پادشاه ساسانی را مسلح و زره‌پوش سوار بر اسبی قوی هیكل نشان می‌دهد (شکل‌های ۳ و ۴).

۵- در دیواره سمت راست تاق بزرگ، پادشاه ساسانی در حال شکار گوزن و در دیواره سمت چپ در حال شکار گراز دیده می‌شود.

چنان که ملاحظه شد از مجموع شش نقش برجسته در تاق بستان، چهار نقش در تاق بزرگ قرار دارد که اهمیت این تاق را دو چندان می‌سازد. در میان نقش‌های موجود در تاق بزرگ، نقش بالایی انتهای تاق از نظر پژوهشگران اهمیتی ویژه دارد؛ چرا که در حقیقت روشن شدن ابهامات سایر نقوش این تاق منوط به درک درست ما از این نقش است.

در این نقش پادشاه در وسط ایستاده و دست چپ خود را جلوی شکم بر قبضه شمشیر نگه داشته و با دست راست حلقه‌ای را گرفته است که مرد سمت چپ او آن را بالا

نگه داشته است. در سمت راست پادشاه، نقش زنی تاجدار دیده می‌شود که او نیز با دست راست حلقه‌ای را شبیه حلقه اولی بالا گرفته و در دست چپ سبویی دارد که چون آن را به صورت افقی نگه داشته است، آب موجود در آن در حال ریختن به زمین است. هر چند به جهت سایدگی و تخریب، متأسفانه قسمت‌هایی از این نقش برجسته از بین رفته است، اما همچنان بخشهای باقی‌مانده بر ارزش هنری این نقش و مهارت و ظرافتی که در خلق آن به کار رفته است، شهادت می‌دهد. «و گوید از یکی از فقهای معتزله شنیدم که می‌گفت: اگر کسی از آخر بلاد فرخانه و اقصی بلاد سوس، محض تماشای این صورت مسافرت نماید و بدین محل بیاید، بر او ملامتی نخواهد بود. ... مصور رتبه‌ای در صنعت داشته که احدی در روی زمین آن رتبه را دارا نشده» (حکیم، ۱۳۶۶، ۲۰۸).

در قرن اخیر با توسعه علم باستان‌شناسی و دستیابی به ابزارها و روش‌های مدرن تحقیق، باستان‌شناسان تحقیقات گسترده‌ای بر روی این نقش انجام داده و با ارائه دیدگاه‌های متفاوتی، ساخت تاق بزرگ و نقوش داخل آن را به پادشاهان مختلفی چون اردشیر سوم، خسرو پرویز و پیروز اول نسبت داده‌اند (هرتسفلد، ۱۳۸۱، ۳۳۴. بیانی و رضوانی، ۱۳۴۹، ۶۵. موسوی حاجی، ۱۳۸۷، ۸۹-۸۸. Tanabe, 1984, 7).

به نظر می‌رسد دیدگاه اخیر که حاصل پژوهش‌های جدیدتر و مبتنی بر آخرین دستاوردهای علمی است، به حکم اسناد، شواهد و دلایل ارائه شده از اعتبار بیشتری برخوردار است (رک. موسوی حاجی، ۱۳۸۷، ۹۰-۸۷).

نگارنده بی‌آن که قصد ورود به حوزه باستان‌شناسی داشته باشد که در تخصص او نیست، تلاش می‌کند تا به استناد متون مکتوب و روایت‌های بازمانده از متقدمین و متأخرین، ضمن ارائه شواهدی از دوران حکومت پیروز اول که ساخت تاق بزرگ را به فرمان او تأیید می‌کند، پیشنهاد جدیدی را در مورد محتوای نقوش و فلسفه ساخت این تاق مطرح نماید.

تاق بزرگ بستان در آینه متون مکتوب

قریب به اتفاق متون تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌ای از نخستین سده‌های پس از ظهور اسلام تا همین چند دهه پیش، ساخت تاق بزرگ بستان را به خسرو پرویز نسبت داده و نقوش برجسته موجود در آن را متعلق به او، همسرش شیرین و اسب مشهورش شب‌دیز دانسته‌اند. اگر بخواهیم تمامی نویسندگانی را که در این باب سخن گفته و چنین نظری را مطرح کرده‌اند، فهرست کنیم و از هر کدام شواهدی بیاوریم، بحث به درازا

خواهد کشید؛ بی آن که متضمن سود چندانی باشد. اما به جهت رعایت اختصار از مشهورترین آنها می توان در میان متقدمین از ابواسحاق ابراهیم اصطخری، ابن حوقل، مسعربن مهلهل، احمدبن محمد بن همدانی، یاقوت حموی و حمدالله مستوفی و در میان متأخرین از محمدتقی خان حکیم، سر پرسی سایکس، گی لسترنج، محمدجواد مشکور و ملکزاده بیانی نام برد (رک. اصطخری، ۱۳۶۸، ۱۶۷. ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۱۶-۱۱۵. مستوفی، ۱۳۶۲، ۱۹۳-۱۹۲. مشکور، ۱۳۷۱، ۴۳۴. لسترنج، ۱۳۷۳، ۲۰۲. سایکس، ۱۳۶۶، ج ۱، ۶۵۴. بیانی، ۱۳۸۰، ۸۶. حکیم، ۱۳۶۶، ۲۰۹-۲۰۲). البته از میان نویسندگان مذکور، محمدجواد مشکور در کنار نظر سنتی نویسندگانی چون ابن حوقل و مستوفی که صاحب نقش را خسرو پرویز می دانند، نظر باستان شناس معاصر، اردمان را هم ذکر می کند که معتقد است این تاق به امر پیروز اول ساخته شده است (مشکور، ۱۳۷۱، ۴۳۳). سایر نویسندگان و دیگرانی که از این افراد نقل قول کرده اند، کم و بیش نظرات مشابهی دارند اما از خلال گفته های آنان چند نکته مهم قابل استخراج و استنتاج است:

اول این که متأخرین غالباً در معرفی صاحبان نقوش به نظر متقدمان استناد می کنند؛ بی آن که خود در این خصوص تحقیقی به عمل آورده باشند و این موضوع مشخص می کند که اغلب روایت ها، ریشه مشترک دارند. دوم این که بسیاری از این نویسندگان اعم از متقدمان و متأخران این انتساب را با احتیاط بیان نموده و از تعبیری چون: گویا، احتمال داده اند، شاید و گویند، استفاده کرده اند. سوم این که منبع اصلی روایت متقدمان، شنیده های آنان از دیگران به خصوص ساکنان این منطقه است. چنان که اصطخری (متوفی ۳۴۶ ه. ق.) که روایت او در این خصوص مرجع بسیاری از متأخران بوده است، می گوید: «و در آن جایگه صورت اسبی نگاشته اند که از آن نکوتر اسب نتواند بود. گویند که آن صورت شبذیز است» (اصطخری، ۱۳۶۸، ۱۶۷). یا ابن حوقل در صورت الارض (تألیف ۳۶۷ ه. ق.) می گوید: «نقش اسبی به زیباترین شکلی بر دیوار آن است و مردم معتقدند که نقش اسب خسرو به نام شبذاز (= شبذیز) است و نیز در آنجا نقش خسرو از سنگ و نقش زن او شیرین ...» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۱۶-۱۱۵).

انتساب این نقوش به خسرو پرویز، اسب افسانه ای اش شبذیز و معشوقه نامدارش، شیرین توسط توده های مردم به خصوص مردم این منطقه که خاستگاه قصه معروف عاشقانه خسرو و شیرین بوده است، امری کاملاً طبیعی و منطبق با روایات توده ها در گرایش به قهرمان سازی و قصه پردازی است (آیتی، ۱۳۷۰، بیست و پنج) و عوامل متعددی چون شکل گیری و گسترش داستان خسرو و شیرین در دوره اسلامی که با

واقعیت تاریخی و روایات کهن تفاوت بسیار دارد و شخصیتی به نام فرهاد را به تاریخ افزوده و نقش و جایگاه شخصیت‌ها و عناصری چون شیرین و شبدیز را به مراتب بیش از واقعیت تاریخی جلوه می‌دهد، ماجرای فرهاد و حرفه او که پیکرتراشی و کار بر روی سنگ است، منطقه وقوع تاق‌ها و نقوش که دقیقاً در همان کوهی است که سوی دیگرش قصر افسانه‌ای شیرین واقع شده و فرهاد نیز مأمور کندن راهی در دل همان کوه شده است، شهرت اسب خسرو به نام شبدیز در تاریخ ایران باستان که باعث می‌شود هر ایرانی با دیدن نقش اسب در این تاق آن را به رخس یا شبدیز نسبت دهد، و در نهایت ترکیب شخصیت‌های موجود در نقش - متشکل از دو مرد و یک زن - درست مثل داستان خسرو و شیرین و فرهاد، گسترش این باور را در اذهان عام و خاص مردم امری منطقی و پذیرفتنی جلوه می‌دهد. از هر جهت شرایط آماده است و گویی ابرو باد و مه و خورشید و فلک دست به دست هم داده‌اند تا این تاق و نقوش آن به خسرو پرویز، شیرین و شبدیز هدیه داده شوند در حالی که عناصر و شخصیت‌ها و ارتباط و پیوند عمیق و بنیادینی که میان آنها در قصه ساخته شده در دوره اسلامی دیده می‌شود و همین پیوندها مایه الهام برای انتساب نقوش به شخصیت‌های آن قصه شده است، چنان که گفته شد در واقعیت تاریخی یا اساساً وجود نداشته (مثل شخصیت فرهاد) و یا چنین نقش و پیوند گسترده و چنین مرتبه و جایگاهی نداشته‌اند (مثل نقش و جایگاه شیرین و شبدیز). بنابراین رأی صادره به نفع خسرو پرویز رأیی نیست که قابل تجدید نظر نباشد.

برخلاف روایات موجود در متون تاریخی و جغرافیایی متعلق به سده‌های آغازین پس از اسلام تا همین چند دهه اخیر که اغلب براساس اقوال رایج در میان مردم و احیاناً برخی شواهد ظاهری شکل گرفته‌اند، تحقیقات چند دهه اخیر باستان‌شناسان بر روی این نقوش بر کشفیات جدید باستان‌شناسان، روش‌های علمی و استفاده از تکنولوژی و تجهیزات نو مبتنی است که پیشینیان از آن بهره‌مند نبوده‌اند.

یکی از دیدگاه‌هایی که باستان‌شناسان در خصوص نقش‌های این تاق مطرح کرده‌اند انتساب نقوش به پیروز اول است. ما در این مجال با بررسی روایاتی که در متون مختلف به خصوص متون کهن در مورد دوره حکومت او آمده است، در پی آنیم که ببینیم آیا این روایات دیدگاه باستان‌شناسان را تأیید می‌کنند یا نه؟

بنا به روایت شاهنامه، پیروز اول، پسر یزدگرد، هفدهمین پادشاه ساسانی است. حکومت وی به مدت بیست و پنج سال از ۴۵۹ تا ۴۸۴ میلادی ادامه داشته است. از

مجموع روایت‌های موجود در متون مختلف در مورد پادشاهی پیروز اول چنین برمی‌آید که سه موضوع اساسی از عهد او توجه مورخان و محققان را به خود جلب کرده و تمامی روایت‌ها به این سه موضوع مربوط می‌شوند.

۱- خشکی و قحطی عظیم و هفت‌ساله‌ای که از سال دوم حکومت او تمام ایران را فراگرفت و آن چه به این موضوع مربوط است، همچون: وضع مردم در زمان قحطی، تدابیر پیروز برای حل معضل، نیایش‌های او برای باران، نزول باران پس از هفت سال، شکرگزاری‌های او و مردم و برگزاری جشن‌های گسترده بدین مناسبت.

۲- عمران و آبادی‌هایی که پیروز پس از هفت سال خشکی و به شکرانهٔ نزول باران و دفع مصیبت به عمل آورد.

۳- جنگ‌هایی که پس از فراغت از این ساخت‌وسازها با دشمنان نوظهور شرقی یعنی دولت هیاطله (هیتالیان) در چند مرحله به عمل آورد.

این سه محور، چکیدهٔ گزارش بیست و پنج سال حکومت پیروز اول بر دولت آشوب زده و نه چندان مقتدر ایران در نیمهٔ دوم قرن پنجم میلادی است. محورهایی که با اندکی تسامح حتی می‌توانند به دو مورد هم تقلیل پیدا کنند؛ چرا که در حقیقت ساخت‌وسازهای موضوع محور دوم بر اساس اغلب روایات در دوره‌ای کوتاه و به شکرانهٔ دفع مشکلات ناشی از قحطی هفت سالهٔ موضوع محور اول صورت گرفته‌اند. بنابراین می‌توان این ساخت‌وسازها را هم ذیل همان محور اول گنجانند.

حتی با یک نگاه اجمالی و محاسبهٔ حجم روایات موجود در خصوص دوران حکومت او می‌توان دانست که اهمیت قحطی هفت‌ساله و تأثیرات آن بر اوضاع جامعه و حکومت به حدی بوده است که بیش از شصت هفتاد درصد از حجم مجموع روایات مربوط به عهد پیروز در متون مختلف، به همین موضوع خشکسالی و موضوعات پیرامونی آن اختصاص یافته است. حال اگر پا را از حد این نگرش سطحی و اجمالی به موضوع فراتر برده، با دقت و تعمق کافی به این موضوع و تبعات آن بپردازیم، اهمیت و تأثیر عمیق و ماندگار پدیدهٔ خشکسالی و تبعات و حواشی آن بیشتر آشکار خواهد شد.

براساس روایت تواریخ معتبر، حکومت ایران از مدت‌ها پیش از پیروز اول و حتی بلافاصله پس از اقتدار اولیهٔ عصر اردشیر - بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانی - دچار مشکلات جدی و زمینه‌های آسیب و اغتشاش فراوانی شده بود. از یک سو درگیری‌های داخلی خانوادهٔ حاکم بر سر قدرت، باعث شده بود تا دورهٔ حکومت پادشاهان به نسبت قبل بسیار کوتاه‌تر شده و هر چند گاه یک بار، مملکت درگیر آشوب‌های ناشی از دعوا بر سر

تاج و تخت باشد. چنان که مدت‌ها پیش از او بهرام دوم بر سر تاج و تخت با برادرش درگیر بود؛ بهرام سوم به دست نرسی پسر شاپور اول خلع شده بود؛ بهرام پنجم معروف به بهرام‌گور بر سر تخت با برادرانش درگیری داشت و سرانجام خود پیروز هم با حمایت شاه هیتالیان حکومت را از برادر کوچک‌ترش هرمز گرفت. پس از او هم پسرانش قباد و بلاش همین گرفتاری را داشتند.

از سوی دیگر، موبدان زرتشتی که از ابتدای شکل‌گیری حکومت ساسانی قدرتی بلامنازع داشتند در امور حکومتی دخالت می‌کردند و امر عزل و نصب شاهان را به دست گرفته بودند. چنان که در عصر شاپور اول که به واسطه اقتدار سیاسی و نظامی‌اش اندکی از جایگاه موبدان کاسته بود و مانی در عصر او ظهور کرده و مورد حمایت اولیه او قرار گرفته بود، موبدان چنان عرصه را بر شاپور تنگ کردند که او مجبور به طرد مانی و تکفیر او شد. پس از او هم در عصر بهرام اول که به شدت تحت سیطره موبدان بود، مانی را اعدام کردند. نمونه بارز این نفوذ در عصر اورمزد دوم دیده می‌شود که پس از مرگ پادشاه، موبدان کودک چهار ماهه‌اش شاپور را که بعدها به ذوالاکتاف معروف شد، بر تخت نشاندند و عملاً به نام او حکومت می‌کردند. یزدگرد اول که برای حفظ وحدت ملی و حمایت از مسیحیان مجبور شده بود، دختری مسیحی را به زنی بگیرد و بدین ترتیب از جنگ با رومیان اجتناب کند، توسط موبدان به یزدگرد بزه‌گر شهرت یافت و در تاریخ بدنام شد. وقتی هم که او مرد برای تعیین جانشین او مملکت را تا آستانه یک جنگ ویرانگر پیش بردند تا نگذارند پسرش بهرام‌گور که تصور می‌کردند راه پدر را در پیش خواهد گرفت، بر تخت بنشیند و باز در عصر همین پیروز اول با این که او پسر بزرگ‌تر یزدگرد دوم بود ولی پادشاه در آستانه مرگ را مجبور کردند تا دور از چشم پیروز که در آن زمان در سیستان بود تاج شاهی را به پسر کوچک‌ترش هرمز ببخشد؛ چرا که نسبت به پیروز که در جایی دیگر پرورش یافته بود، بدگمان بودند و او را بی‌اعتقاد به دین زرتشت و سست ایمان تصور می‌کردند.

از این رو پیروز وقتی که در سیستان شنید که پدرش، یزدگرد رخت از جهان بر بسته و برادر کهنترش، هرمز به جای او بر تخت نشسته، به سمت پادشاه هیتالیان رفت و با وعده‌هایی که داد او را به حمایت از خود ترغیب نمود. پادشاه هیتالیان از او حمایت کرد و با اعزام سپاهی به همراهی او، او را بر تخت شاهی ایران نشانند.

از بد روزگار هنوز یک سال از شاهی او نگذشته بود که خشکسالی هفت‌ساله پیش آمد. این خشکسالی که فقر و فاقه شدیدی برای مردم ایران به دنبال داشت، زمینه را

برای عقده‌گشایی موبدان که پیشتر جانب هرمز را داشتند، آماده کرد. طبیعی بود که آنان با استفاده از این موقعیت، مهر تأییدی بر گفته‌های پیشین خود مبنی بر بی‌دینی و سست‌ایمانی پیروز بزنند و خشکسالی را نتیجه این ضعف ایمان و شومی و بداقبالی او توصیف کنند. این باور گویا به سرعت در همه جا منتشر شده و مورد قبول عوام قرار گرفته باشد تا جایی که بسیاری از مورخان او را به شوم‌بختی و بداقبالی وصف کرده‌اند: ابن‌اثیر می‌گوید: «فیروز پادشاهی دیندار بود و خدا را می‌پرستید. چیزی که بود از بخت و اقبال نصیبی نداشت و پادشاهی او برای مردم نامبارک و نامیمون بود. در روزگار او هفت سال پی‌درپی قحط و خشکسالی به شهرهای ایران روی آورد. ...» (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۴، ۲۹۸) و دینوری در اخبار الطوال می‌گوید: «گویند فیروز پادشاهی کم‌بهره بود و از بیشتر گفتار و کردار خود بهره‌ای نمی‌برد و مردم به روزگار او هفت سال پی‌اپی دچار قحط بودند» (دینوری، ۱۳۸۶، ۸۷). بندهش با لحن و مضمونی شبیه دینوری، تمام حوادث عصر پیروز را چنان در سه سطر جمع می‌کند که چیزی جز شوم‌بختی این پادشاه به ذهن متبادر نمی‌شود: «در شاهی پیروز یزدگردان، شش سال باران نبود. مردم را بدی و سختی گران رسید. سپس خوشنواز، هفتالان شاه، آمد. پیروز را کشت و قباد و خواهر (او) آتشک (?) را به گروگان به هفتالان برد» (دادگی، ۱۳۶۹، ۱۴۱). گویی که این پادشاه نگون‌بخت هیچ کاری در بیست و پنج سال حکومتش نکرده و یک جا نشسته است تا مصیبت‌ها یکی پس از دیگری بر او فرود آیند. این در حالی است که پیروز برای رفع مشکلات ناشی از خشکسالی، تلاش‌های بسیار کرد و تدابیر اقتصادی دلسوزانه و مردم‌گرایانه‌ای اعمال نمود (گیرشمن، ۱۳۶۴، ۳۵۹. مستوفی، ۱۳۶۱، ۱۱۴)؛ مالیات‌ها را لغو کرد؛ «از تمام جوانب و اطراف خواربار به ایران وارد نمود» (سایکس، ۱۳۶۶، ۵۹۷) و از همه مهم‌تر این‌که انبارهای اغنیا و اشراف را گشود و آنان را وادار کرد که «هر که خوراک بیشتری دارد آن را به کسانی که گرسنه هستند ببخشد؛ چنان که در این باره برابری برقرار گردد و توانگر و ناتوان و دارا و ندار یکسان زندگی کنند» (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۴، ۲۹۹-۲۹۸). به عوامل خود در مناطق مختلف ایران نامه نوشت و «آنان را بیم داد که اگر در منطقه حکومت ایشان کسی از گرسنگی بمیرد، از حاکم و کارگزار دادخواهی می‌شود» (دینوری، ۱۳۸۶، ۸۷).

فرستاد تازان یکی نامه‌ای
به گیتی بر آن کس که هستش نیاز
ز برنا و از پیرمرد و زنان
کجا کار یزدان گرفتست خوار

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ۱۴۰۴)

به هر کرداری و خودکامه‌ای
که انبارها برگشایند باز
کسی گر بمیرد به نایافت نان
بریزم ز تن خون انباردار

«همچنین به مردم خبر داد که اگر بشنود کسی در شهر یا قریه‌ای از گرسنگی مرده، همه ساکنان محله او را کیفر خواهد داد و عذاب خواهد کرد» (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۴، ۲۹۹). و در نتیجه همین تدابیر بود که «در آن سال‌ها تنها یکی از گرسنگی بمرد» (طبری، ۱۳۵۲، ۶۲۸). این تلاش‌ها و سخت‌گیری‌ها برای پیشگیری از مرگ‌ومیر ناشی از خشکسالی و گرسنگی، به حدی بود که حتی مرگ آن یک نفر هم که طبری بدان اشاره می‌کند به صورتی افسانه‌ای در نزد برخی مورخان اهمیت پیدا می‌کند و بعضی چون ابن‌اثیر یا خود طبری در شرح مفصل موقوف اعلام می‌کنند که پس از بررسی‌هایی که به دستور پیروز در خصوص مرگ آن مرد در روستای اردشیرخوره به عمل آمد، معلوم شد که او به آفت مجاعت نمرده بلکه مرض دیگری داشته است. روایت این ماجرای افسانه‌وار – صرف نظر از صحت و سقم موضوع – نشان از شهرت و اعتبار تلاش‌ها و تدابیر پیروز در مبارزه با مشکلات ناشی از قحطی دارد که چه بسا شدت و حدت او در این باب و افراط در سختگیری‌ها بیشتر به منظور گریز از نسبت بی‌ایمانی و بداقبالی باشد. نظیر این رفتار افراطی در وجوه دیگری از زندگی و حکومت پیروز هم دیده می‌شود که همین گمان را تأیید می‌کند: اصرار او بر برگزاری مراسم دعا و نیایش برای نزول باران، تلاش گسترده او در جهت ساخت معابد و آتشکده‌ها به خصوص معابد مربوط به آن‌هیتا، الهه آب، نذورات و قربانی‌های گسترده، حضور مستمر او در معابد و نیایشگاه‌ها، برگزاری جشن‌ها و آیین‌های مذهبی گسترده پس از نزول باران و سرانجام معبدی که در همان محل نزول باران ساخت یعنی معبد پیروز کام، همه و همه گویای آن‌اند که او در تلاش بود تا پیوند خود را با اهورامزدا و ایزدان نشان دهد؛ نسبت بداقبالی و ناکامی را از خود دور سازد و خود را از بد بدگمان و گرفتاری‌هایی که به تبع آن از هر گوشه مملکت سر برآورده بود، رهایی بخشد:

به هشتم بیامد مه فرودین	بر آمد یکی ابر با آفرین
همی دُر بارید برخاک خشک	همی آمد از بوستان بوی مشک
زمانه برست از بد بدگمان	به هر جای بر زه نهاده کمان
چو پیروز از آن روز تنگی برست	بر آرام بر تخت شاهی نشست
یکی شارستان کرد پیروز کام	بفرمود کورا نهادند نام

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ۱۴۰۷)

صرف نظر از این فرض در خصوص تلاش پیروز برای نفی شائبه بداقبالی و سست‌ایمانی از طریق اثبات پیوند خود با اهورامزدا، آنچه به صورت انکارناپذیری مشخص و در همه

تواریخ ثبت شده است، پیوند گسترده و عمیق حاکمیت در عصر ساسانی با دین و روحانیان دینی است.

اساساً ساسانیان از درون آتشگاه سر برآوردند و از طریق دین به حکومت رسیدند. «خاندان ساسانی از دیرباز ریاست معبد آناهیتای استخر پارس را بر عهده داشتند، که در آن «آرتور- آناهیت» یا «آتش ناهید» شعله‌ور بود» (بیانی، ۱۳۸۰، ۱۰). اردشیر به عنوان بنیان‌گذار سلسله ساسانی در خصوص پیوند دین و پادشاهی خطاب به فرزندش، شاپور، می‌گوید: «دین بنیاد است و شاهی ستون و کسی که بنیاد را در دست دارد، بهتر می‌تواند بر کسی که ستون را دارد چیره شود و همه بنا را به دست گیرد» (بیانی، ۱۳۸۰، ۲۵).

«پس برای در دست داشتن چنین نیرویی کارساز و استفاده از آن، می‌بایست نه تنها شاهنشاه خود دارای مقامی الوهی باشد بلکه می‌بایست ریاست مذهب را نیز بر عهده بگیرد. از این روست که اردشیر خود و خاندانش را فرستاده اهورامزدا در زمین می‌نمایاند که به نام او فرمان می‌راند و مجری خواست‌های او بین مردم است» (همان، ۲۶).

از سوی دیگر شبیه به همین باور در خصوص پیوند دین و پادشاهی را در میان موبدان زرتشتی نیز مشاهده می‌کنیم. تنسر که خود یکی از موبدان بزرگ و دارای لقب هیربد هیربدان بود و تلاش‌های گسترده‌ای را برای به حکومت رساندن اردشیر ساسانی مبذول داشت، می‌گوید: «دین و ملک هر دو به یک شکم زانند دوسیده، هرگز از یکدیگر جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد» (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴، ۵۳).

بر این اساس دین و حکومت لازم و ملزوم و مکمل یکدیگر تلقی می‌شوند و هر کدام برای ادامه حیات به آن دیگری محتاج است. به همین دلیل است که می‌بینیم در طول دوره حکومت ساسانیان، پادشاهان به سختی از دین و ارکان آن چون معابد و موبدان حمایت کرده و متقابلاً از حمایت آنان بهره‌مند شده‌اند.

طبیعی است که این نیاز متقابل و به تبع آن حمایت دوجانبه دوران حکومت پیروز، بیش از پیش نیز احساس شده باشد؛ چرا که در این سال‌ها جامعه ایرانی با هجوم گسترده ادیان و آیین‌های جدیدی مواجه شده بود که از یک سو موجودیت دین زرتشت را به مخاطره انداخته بود و از سوی دیگر حکومت ساسانی را که حکومتی مذهبی تلقی می‌شد، دچار چالش کرده بود.

مانی در سال ۲۴۳ میلادی در عصر شاپور پسر اردشیر ظهور کرد، «و شاپور را به کیش ثنویت خواند و کیش او را نکوهش کرد. سپس شاپور به سوی او مایل گشت» (یعقوبی، ۱۳۸۲، ۱۹۵).

طبیعی بود که این رفتار شاپور روحانیان دینی را به شدت برآشوبد و آنان را به تکاپو اندازد، تا به هر شیوه ممکن دین زرتشت را از آسیب مانی در امان نگه دارند. این تلاش‌ها که در نهایت منجر به قتل مانی و مانوی‌کشی در عصر بهرام - در سال ۲۷۷ میلادی - شد، اگر چه دین زرتشت و حاکمیت ساسانی را تا حدودی از این فتنه به سلامت بیرون برد اما مشکلاتی که تعصبات دینی پادشاهان ساسانی و رفتار موبدان برای مردم پدید آورده بود، باعث شد تا هر روز مردم گوشه‌ای از ایران با شنیدن نوای دینی جدید به آن مایل شوند.

«مسیحیت که از چندی پیش در غرب مسئله‌ای سیاسی اجتماعی گشته بود، می‌توانست برای شرق نگران‌کننده باشد؛ به خصوص که اقلیت مسیحی ایران گروهی فعال بودند و پیروان این دین رو به تزاید گذاشته بودند و به تدریج در صحنه بین‌المللی رقیبی برای دین زرتشت محسوب می‌شدند» (بیانی، ۱۳۸۰، ۴۵).

یهودیان هم از پیش برای خود جای پای در برخی مناطق ایران پیدا کرده بودند و در دل حاکمیت و روحانیت دینی بیم افکنده بودند.

از طرف دیگر در مشرق ایران در همین دوره، کوشانیان که از نیروهای برتر آسیای میانه محسوب می‌شدند، افکار بودایی را به شرق ایران وارد کرده بودند.

و در نهایت به عنوان آخرین آیینی که در این دوره ظهور کرد، می‌توان از آیین مزدک نام برد. «در شاهی قباد، مزدک بامدادان به پیدایی آمد. آیین مزدکی نهاد. قباد را فریفت و گمراه کرد ... و فرمود دین مزدیسنان از کار بدارند» (دادگی، ۱۳۶۹، ۱۴۱).

این تصویری است کوتاه از وضعیت دینی جامعه ایران و گرفتاری‌های حاکمیت ساسانی و رهبران دین زرتشتی در دوره پیرامونی حکومت پیروز. اما در عصر خود این پادشاه وضع از این هم آشفته‌تر است.

بنابراین او هر فرصتی برای نشان دادن پیوند خود با اهورامزدا و ایزدان زرتشتی بهره می‌جوید و تلاش می‌کند تا همچنان رابطه نمایندگی اهورامزدا در زمین را که از اجداد خود به ارث برده است، پایدار جلوه دهد و خود را دارای فره ایزدی و مورد تأیید اهورامزدا نشان دهد. این هدف را در طول دوره خشکسالی از طریق نیایش‌های مذهبی، حضور در معابد، ایثار قربانی و نذورات و سامان‌دهی مراسم مذهبی ویژه طلب باران

تعقیب می‌کند و پس از نزول باران از طریق ساخت معابد و برپایی جشن‌های مذهبی و مراسم شکرگزاری.

وقتی پیروز پس از نیایش و طلب باران از معبد برمی‌گشت، باران شدید و سیل‌آسایی بر او و مردم منطقه باریدن گرفت. او در همان منطقه توقف کرد و آنقدر ماند تا معبد پیروز کام یا کام‌پیروز را ساخت و مردم که از بارش باران بسیار خوشحال شده بودند، به شادی و پایکوبی پرداختند و از آب باران بر همدیگر می‌پاشیدند. بنا به روایت قریب به اتفاق مورخان، همین رفتار که بعدها نیز در سالروز بارش آن باران به عنوان جشن شکرگزاری انجام می‌شد، جشنی را پدید آورد که به جشن آبریزان یا آبریزگان معروف شد. عید آبریزان که مردم اصفهان آن را افریجگان می‌خواندند، از این تاریخ به بعد، یکی از اعیاد بزرگ و مهم زرتشتیان محسوب شده و در کنار جشن‌های معروفی چون نوروز و سده در فرهنگ ایران باستان جایگاهی مهم و معتبر یافته است.

در خصوص مراسم شستشو و آب ریختن بر یکدیگر، نظریات و دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است که اغلب به سه جشن بزرگ مربوط می‌شود. یکی مراسم غسل و شستشو و احیاناً شادی از طریق ریختن آب بر یکدیگر در جشن نوروز، دوم جشن تیرگان که آن هم همراه با غسل و آب ریختن است و سوم جشن آبریزگان.

تمامی مورخان و محققان آنگاه که از جشن آبریزگان به صورت مستقل یاد می‌کنند، آن را به عصر پیروز و همان حادثه بارش باران نسبت می‌دهند. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه ذیل جشن افریجگان می‌گوید: «و تفسیر و توضیح این لفظ ریختن آب است و سبب، آن است که باران در زمان فیروز، جد انوشیروان، نبارید و مردم ایران به خشکسالی افتادند... سپس فیروز به آتشکده آذرخورا که در فارس است رفت و در آنجا نماز خواند و سجده کرد و از خدا خواست که این بلا را از اهل دنیا برطرف کند... تا آنکه از شهر آذرخورا به سوی شهر دارا بیرون آمد و چون به موضعی رسید که در زمان ما روستای کام‌فیروز است و در آن وقت صحرایی بدون آبادانی بود، ابری بر آسمان برخاست و چندان بارید که مانند آن دیده نشده بود و فیروز یقین کرد که دعای او مستجاب شده و خداوند را سپاس گزارد و مشغول خوش‌گذرانی و شادمانی گشت و از آن مکان بیرون رفت تا آن که این ده را که کام‌فیروز است ساخت. یعنی فیروز در اینجا بود که به کام خود رسید و همه مردمان از سروری که پیدا کردند، از این آب‌ها بر روی هم می‌پاشیدند و این مراسم در ایران از آن وقت باقی و پایدار بماند و این عید را همه عید می‌گیرند. زیرا که در این روز بود که برای ایشان باران آمد» (بیرونی، ۱۳۶۳، ۳۵۵-).

۳۵۳) و نیز (رک. رضایی، ۱۳۷۳، ج ۱، ۵۰. انصاری دمشقی، ۱۳۵۷، ۴۷۳. حکیم، ۱۳۶۶، ۲۸. رضی، ۱۳۸۳، ۱۶۹ و ۱۵).

بسیاری از محققان و مورخان جشن تیرگان را با آبریزگان یکی می‌دانند و معتقدند که چون مراسم آبریزان در روز تیر از ماه تیر انجام می‌شد، لذا به تیرگان هم معروف شده است: «جشن تیرگان یا آبریزگان در تیرروز از تیرماه انجام می‌گرفت. اکنون نیز زرتشتیان این روز را جشن گرفته با آب پاشیدن به یکدیگر شادی سرمی‌دهند» (رضایی، ۱۳۷۳، ۸۲). هاشم رضی نیز در کتاب جشن‌های آب می‌گوید: «جشن آبریزگان در جشن تیرگان یعنی تیرروز (روز سیزدهم) از تیر ماه بود» (رضی، ۱۳۸۳، ۱۶۵). در این صورت مراسم آب ریختن بر یکدیگر فقط در یک زمان یعنی سیزدهم تیر ماه انجام می‌شده است که به نام‌های جشن تیرگان یا جشن آبریزگان شهرت یافته است. اما آنچه در نوروز انجام می‌شده، آب ریختن نبوده است و باید آن را از تیرگان و آبریزگان جدا دانست. زیرا در نوروز فقط غسل و شستشو با آب صورت می‌گرفته است. هاشم رضی در تفکیک این دو موضوع می‌گوید: «مع‌هذا باید چنین افتراقی را میان دو جشن قایل شد. ششم فروردین یا نوروز بزرگ یکی از مراسم عمده، شستشوی تن و نوعی غسل بوده است و سیزدهم تیر یا جشن تیرگان، نمایش‌هایی در باره رسوم تقلیدی باران‌زایی بر پا می‌شد» (همان، ۱۶۶).

بنابراین سنت آب ریختن چه به نام تیرگان شناخته شود و چه به نام آبریزگان، مأخذ واحدی دارد و آن هم همان جشن باران پس از خشکسالی عصر پیروز است. حال پس از این مقدمات طولانی به موضوع نقش برجسته تاق بزرگ بستان برگردیم. چنان که قبلاً گفتیم و در شکل‌های ۱ و ۲ هم دیده می‌شود، در نقش بالای تاق بزرگ پادشاه ساسانی دست راست خود را بالا برده و حلقه‌ای را گرفته است که مرد دیگری که در سمت چپ او قرار دارد، آن حلقه را بالا نگه داشته است و در دست راست او نقش زنی است که او نیز با دست راست حلقه‌ای را بالا نگه داشته است و با دست چپ کوزه‌آبی را به صورت افقی نگه داشته است که آب آن در حال ریختن است.

به گمان حقیر و به حکم مقدماتی که پیشتر گفته شد، روایات مستخرج از متون مختلف در مورد دوره پادشاهی پیروز، مؤید نظر آن دسته از باستان‌شناسان است که صاحب نقش را پیروز اول می‌دانند. به نظر می‌رسد، ساخت این تاق و حجاری نقوش آن نیز یکی از اقدامات متعددی است که پیروز پس از نزول باران و احتمالاً در سالروز این حادثه و به مناسبت جشن آبریزگان انجام داده است. مرد سمت چپ او چنان که

دیگران هم گفته‌اند، اهورامزداست و پیروز با گرفتن حلقه‌ای که اهورامزدا بالا برده است، تأیید و حمایت او از خویشتن و همسویی خود با او را نشان می‌دهد. این دیدگاه با روایات تاریخی مربوط به عهد پیروز کاملاً هماهنگ است؛ زیرا اولاً چنان که گفتیم پادشاهان ساسانی به طور عام، قدرت شهریاری را در پیوند با قدرت آسمانی اهورامزدا و خود را نمایندگان او در زمین و دارای مقام و قدرت فوق بشری و نیز دارای فرّه ایزدی می‌دانستند و چنان که بسیاری از باستان‌شناسان هم گفته‌اند، این حلقه و حلقه‌های موجود در نقوش بازمانده از عصر ساسانی در سایر مناطق ایران می‌تواند نشان آن فرّه ایزدی باشد. ثانیاً عصر پیروز که سال‌های ظهور آیین‌های جدید و به چالش کشیده شدن آیین مزدیسنان بود، ضرورت جلوه‌گر شدن پیوند حاکمیت زمینی ساسانی با قدرت آسمانی اهورامزدا را دو چندان می‌کرد. ثالثاً گرفتاری پیروز اول با روحانیان در ابتدای کار و گمانی که در خصوص ضعف ایمان او داشتند و به همین دلیل برادر کهترش را بر تخت نشانده بودند و نیز شایعه بداقبالی پیروز در میان مردم، نیاز او را به نمایش‌های مذهبی و اظهار پیوند با اهورامزدا و ایزدان زرتشتی مضاعف می‌ساخت.

زن دست راست او آناهیتا، الهه آب است که او نیز پیروز را تأیید می‌کند؛ و در پناه حمایت اوست که دعای پیروز اجابت شده و پس از هفت سال خشکی، باران باریده است. آبی که از کوزه آناهیتا بر زمین می‌ریزد، نمادی از همین حمایت و در عین حال یادآور جشن آبریزگان است. بدین‌گونه پیروز خواسته است تا مواهب آسمانی را که شامل او و کشورش شده است، در این نقش نشان دهد. البته ارتباط پیروز با آناهیتا و میل مفرط و ارادت ویژه او به آناهیتا منحصر به این نقش نیست. شواهد باستان‌شناسی، از جمله کشف بیش از پنجاه قطعه سنگ در معبد آناهیتای کنگاور که بر روی آنها نام پیروز به خط ساسانی نوشته شده است، حکایت از آن دارند که این معبد در زمان پیروز بازسازی شده است (کامبخش فرد، ۱۳۷۱، ۱۶۴).

علاوه بر موقعیت آناهیتا به عنوان الهه آب، وجه دیگری از جایگاه او نیز هست که با وضعیت او در این نقش برجسته ارتباط پیدا می‌کند و آن وجه، مقام او به عنوان یکی از نگه‌دارندگان فرّه ایزدی است. «او را (همکار) مینوی همه آب‌ها، اردویسور آب، اناهید، مادر آبهاست. (نگهداری) تخمه نران، چون از خون پالوده شود، و نیز مادگان، چون بزایند و دیگر بار آبستن شوند، خویشکاری اردویسور است. بریزد را مسکن آنجاست که اردویسور، آب نیالوده هست. او را خویشکاری بیشتر اینکه آب دریا را به همه کشور(ها)

بخش کند. ایشان را این نیز (خویشکاری) است که آفریدگان را، به گذراندن در دریا، از موج بلند رهایی بخشند و همه فرّه را نگه دارند» (دادگی، ۱۳۶۹، ۱۱۴).

بنابراین چنان که از روایت بندهش برمی آید، علاوه بر اینکه حفظ و توزیع آب‌های پاک و باروری و زاینده‌گی از خویشکاری‌های آناهیتا است، نگهداری فرّه هم خویشکاری او محسوب می‌شود. به این ترتیب آناهیتا نیز همچون اهورامزدا در این نقش حلقه‌ای در دست دارد که آن را نماد فرّه ایزدی تلقی کردیم، لذا انتساب نقش زن به آناهیتا که او نیز زنی زیبا، بلند بالا و تاجدار توصیف شده است، بیشتر مورد تأیید و تأکید قرار می‌گیرد. از سوی دیگر می‌دانیم که «فرّه، نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله‌ای که وظایف خویش را در مورد خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در مقابل، او را یاری دهند» (بهار، ۱۳۶۲، ۱۲۰). بر این اساس طبیعی است که پیروز اول پس از آنکه بر مشکلات ناشی از خشکسالی فایق آمد و وظایف خود را در قبال مردم و کشورش به خوبی انجام داد، خود را مستحق فرّه ایزدی و حمایت ایزدان بداند. از این روست که هم اهورامزدا و هم آناهیتا هر دو حلقه‌ای مشابه را به دست گرفته و بالا برده‌اند.

این تحلیل با سایر نقوش این تاق هم کاملاً همسو و مرتبط است. نقوش جانبی چنان که پیشتر گفته شد، پادشاه را در حال شکار نشان می‌دهد. در نقش سمت راست، پادشاه در بیشه‌ای سرسبز و خرم در حال شکار گوزن نشان داده شده است؛ در حالی که در گوشه‌ای از تصویر رامشگران و نوازندگان بساط جشنی گسترده‌اند. در نقش سمت چپ، پادشاه در حال شکار گراز دیده می‌شود؛ در حالی که پادشاه و زنان رامشگر و نوازنده همراه او سوار بر قایق‌هایی بر روی آب شناور هستند. پیوند این تصاویر با تحلیل فوق بسیار آشکار است. به استناد متون تاریخی در خشکسالی هفت‌ساله، تمامی صحراها و بیشه‌ها خشک شدند؛ چشمه‌ها بی‌آب گشتند و وحوش از بین رفتند. اما به برکت حمایت آناهیتا و آبی که از کوزه او جاری شد، دوباره زمین‌ها بارور و کشتزارها غنی شدند و وحوش حیات مجدد خود را باز یافتند و اینک پیروز در پناه حمایت اهورامزدا و آناهیتا در بیشه‌ای انبوه و یا سوار بر قایق در دریاچه‌ای طبیعی به شکار و نشاط مشغول است. همگان شادمانی می‌کنند و رامشگران به برکت این باروری و آبادی زمین می‌نوازند و می‌خوانند.

اما نکته دیگری که به استناد همین متون و بر اساس تحلیلی که ارائه شد، باید در خصوص موضوع و فلسفه حجاری این تاق و نقش برجسته فوقانی انتهای آن گفت، این

است که اغلب باستان‌شناسان چه آنان که صاحب نقش را خسرو پرویز دانسته و چه آنان که آن را به پیروز نسبت داده‌اند، مراسم نمایش داده شده در این نقش را مراسم تاجگذاری، تاجستانی و یا گرفتن حلقه قدرت دانسته و علت حجاری تاق و نقوش را هم همین مناسبت پنداشته‌اند. این باور نه تنها در این مورد که در مورد سایر نقوش مشابه در مناطق دیگر ایران نیز، همچون نقش برجسته سرپل ذهاب کرمانشاه و نقش رجب و نقش رستم در فارس مطرح شده است؛ در حالی که حداقل در این استناد همین متون و ادله متعدد دیگر مشخص می‌شود که این نقش نه به مناسبت مراسم تاجگذاری یا تاجستانی پیروز اول از اهورامزدا پدید آمده است و نه مبین گرفتن حلقه قدرت از اوست؛ زیرا:

- ۱- پادشاه در این نقش تاج بر سر دارد و هیچ قرینه و شاهی هم بر این که تاج را در این مراسم از اهورامزدا یا آناهیتا دریافت کرده باشد، وجود ندارد.
- ۲- حتی اگر گفته شود حلقه‌ای که در دست اهورامزدا و آناهیتاست، نشانه تاج و تاجستانی است، باز هم از شکل و حالت دست‌ها کاملاً مشخص است که حلقه بین آنها رد و بدل نمی‌شود، بلکه هر دو دست‌ها را بالا برده و به آن چنگ زده‌اند. گویی برای گرفتن عکس یادگاری به نشانه اتحاد و پیوستگی آماده شده‌اند؛ چنان که برخی متون هم همین استنباط را ثبت کرده‌اند: «هر دو حلقه را از دو طرف گرفته‌اند، گویا علامت اتحاد و یک‌جهتی است» (حکیم، ۱۳۶۶، ۲۰۵).
- ۳- باز هم با فرض این که حلقه نشان تاج و تاجستانی است و با فرض این که حلقه بین آنها رد و بدل می‌شود، با توجه به این که هم اهورا و هم آناهیتا آن حلقه را با دست بالا گرفته‌اند، مگر پادشاه چند تاج می‌ستاند؟
- ۴- آناهیتا فقط حلقه را بالا برده است و پیروز حتی دست خود را هم به آن نگرفته است؛ پس چگونه می‌تواند نماد تاجستانی باشد؟
- ۵- با توجه به بند پیشین و با عنایت به جایگاه آناهیتا در درگاه اهورامزدا به عنوان یکی از ایزدان زیردست او، وقتی شاه تاج را از اهورامزدا می‌گیرد، دیگر بالا بردن حلقه آنها چه معنایی دارد؟
- ۶- نزول باران و جشن آبریزگان که حضور ناهید در این نقش نشانه آن حادثه است، هشت سال پس از تاجگذاری پیروز اتفاق افتاده است، پس چگونه حضور او در این نقش به عنوان نماد جشن آبریزگان، در زمان تاجگذاری پیروز قابل توجیه است؟

۷- اگر این نقش مبین مراسم تاجگذاری است، در این صورت ارتباط این نقش با

سایر نقوش به خصوص نقوش حک شده بر دیوارهای جانبی تاق چیست؟

بنابراین به گمان ما اساساً این تاق به دستور او پس از نزول باران و به یاد جشن آبریزگان ساخته شده و حضور آنهایتا در حالی که از کوزه او آب بر زمین جاری است، از همین وجه قابل توجیه است. تاق و تمامی نقوش آن مبین حوادث عصر پیروز هستند و به قصد نشان دادن پیوند محکم او با اهورامزدا و ایزدان به خصوص ایزد بانوی آبها، آنهایتا، ساخته شده‌اند تا روشن شود که پیوند او با اهورامزدا و ایزدان محکم و ناگسستنی است و نیز مورد تأیید و حمایت آنهاست و در صورت نیاز به یاری او خواهند شتافت. چنان که به دعای او باران آمد و مدد آنهایتا او و کشورش را از مشکل نجات داد. با چنین نمایی، هم شبهه بداقبالی او از بین می‌رفت و هم در آشفته‌بازار ادیان جدید، از شائبه آلودگی به سایر آیینها منزّه می‌ماند. لذا با موقعیتی که پس از نزول باران و غلبه بر مشکلات برای او فراهم شد، و با توجه به شرایط او در جامعه و در میان روحانیان دینی، چنین نمایی کاملاً منطقی و قابل درک است.

نقوش جانبی دیوارها که صحنه‌های شکار در مرغزارهای سرسبز و تالابهای پرآب را نشان می‌دهد، نیز موید نظریه ماست؛ چرا که یقیناً این صحنه‌ها متعلق به سال‌های پس از خشکسالی هستند که حدود ده سال از تاجگذاری پیروز گذشته است و با نظریه ما در خصوص پدید آمدن نقوش به مناسبت جشن آبریزان همخوانی دارند.

علاوه بر همه اینها قبول این نظر که تاق بزرگ و نقوش آن، نشانی از مجلس تاجگذاری پیروز بوده و به مناسبت این مراسم پدید آمده است، آنها را به نقوشی مرده و بی‌هدف تبدیل می‌کند و در حد یک یادگار تنزل می‌دهد و طبعاً چنین تصویری با توجه به کیفیت دستیابی او به حکومت و شرایط عصر او، غیرمعقول خواهد بود. گفتیم که پیروز اصلاً تاجگذاری معمولی نداشت و این‌گونه نبود که پس از مرگ پدر، به عنوان پسر ارشد طبق سنت متعارف و متداول تاجگذاری کند، بلکه مجبور شد برای تصاحب تخت، از پادشاه هیتالیان کمک بگیرد و یک سال پس از جلوس برادر بر تخت، با لشکرکشی به ایران، حکومت را به چنگ آورد. یک سال بعد هم که با مشکل خشکسالی مواجه شد. آیا این منطقی است که پیروز در چنین روزگار دشوار و آشفته‌ای امر به چنین اقدام سخت و طاقت‌فرسا و پرهزینه‌ای کرده باشد تا در دل سنگ‌های سخت و صخره‌های ستبر تاقی پدید آورند و در آن نقوشی حک کنند. طبیعی است که چنین اقدامی معقول به نظر نمی‌آید. اما پیشنهاد شده، نقوش را زنده، تأثیرگذار، معنی‌دار و

هدمند می‌کند؛ چرا که پیروز با پدید آوردن این نقوش پس از پایان خشکسالی و به مناسبت یکی از جشن‌های آبریزگان در دوره‌ای که نسبت به سایر ادوار حکومتش در اوج قدرت و محبوبیت بود و بالنسبه کمترین دغدغه و گرفتاری را داشت، چند هدف عمده را تعقیب می‌کند. اول این که با نمایش پیوند خود با اهورامزدا و حمایت آنها از خود، مردم را به همراهی خود ترغیب می‌کند و به خصوص با نشان دادن جلوه‌ای از توفیق و کامروایی خود که به لطف و عنایت ایزدان حاصل شده است، هرگونه شبهه‌ای در خصوص ناکامی، بداقبالی و نامبارکی خود در پندار مردم زمانش را از بین می‌برد. دوم این که به موبدان اطمینان می‌دهد که او همچنان به دین اجدادی پایبند و مورد تأیید و حمایت اهورامزداست و لذا علاوه بر جلب همراهی آنان، از هر گونه سوء استفاده یا توطئه‌ای که به بهانه بی‌دینی یا سست‌ایمانی او صورت گیرد، پیشگیری می‌کند. سوم این که با ارائه ترکیبی از دین‌باوری و تأییدات آسمانی، قدرت، باروری و حاصل‌خیزی و رفاه و آرامش، پایان دوره سختی و گرفتاری و قحط و غلا را اعلام می‌دارد. چهارم این که در ببحوحه کشمکش ادیان و آیین‌های جدید، برای ولایات غیرزرتشتی هم‌جوار که در تمام طول این قرن همواره با ایران ستیزهای مذهبی داشته‌اند، چون ارمنستان، کوشانیان، هیتالیان و روم و نیز یهودیان و مسیحیان داخل، موضع خود را روشن می‌کند، تا کسی به تصور تسامح او در دین، خیال خام در سر نپروراند. پنجم این که با این نمایش دینی که همزمان، نمایش قدرت نیز هست، به تبع اجداد خویش دین را به عنوان محور اتحاد اجتماعی مطرح می‌کند و با مشروعیت بخشیدن به حکومت خود از تفرقه و تشتت اجتماعی جلوگیری می‌نماید و در نهایت، ششم این که تصویر منزهی از عصر پادشاهی خود برای آیندگان ثبت می‌کند تا در نزد آنان به شومی و نامبارکی منسوب نگردد. هر چند علی‌رغم میل مفرط او، به دلیل ناشناخته ماندن نقش او در تاق بزرگ، بالأخره این اتفاق افتاد و چنان که دیدیم در بسیاری از تواریخ به این صفات معرفی شد.

بنابراین همانطور که باستان‌شناسان هم اذعان دارند، نقوش بازمانده از عصر ساسانی دارای پیام بوده و مبین واقعیت‌های تاریخی هستند. این نقش هم فراتر از حد یک نقش یادگاری از مجلس تاجگذاری بر دیواره‌ای سنگی است و جریانات اجتماعی پیچیده و حوادث تاریخی عصر پیروز را بیان می‌کند.

سال‌های بعد از پایان خشکسالی (حدود ۴۷۰ م) بوده است و این زمان با دیدگاه ما کاملاً همخوانی دارد.

نتیجه

به استناد روایات متعدد تاریخی، جغرافیایی، سفرنامه‌ای و دینی بازمانده می‌توان چنین نتیجه گرفت که متون مکتوب، مؤید نظر آن دسته از باستان‌شناسانی است که تاق بزرگ بستان و نقوش آن را به پیروز اول - پادشاه ساسانی سال‌های ۴۵۹ تا ۴۸۴ - نسبت داده‌اند، اما به استناد همین روایات و ادله متعدد دیگر، بر خلاف نظر آنان، موضوع این نقش برجسته، مراسم تاجگذاری پیروز یا تاج‌ستانی او از اهورامزدا نیست بلکه تاق و نقوش آن به مناسبت جشن آبریزگان و پس از پایان یافتن خشکسالی عظیم هفت‌ساله و به منظور نشان دادن پیوند محکم پیروز اول با اهورامزدا و آناهیتا، ایزدبانوی آب و باروری، و حمایت آنها از او، در حدود سال ۴۷۰ میلادی پدید آمده است و او را مؤید به تأییدات آسمانی، کامروا و دارای فره ایزدی معرفی می‌کند.



شکل ۲- پادشاه ساسانی در میان اهورامزدا و آناهیتا



شکل ۱- تاق بزرگ بستان: نمای ورودی



شکل ۴- نمایی کامل از دیوارهٔ انتهای تاق بزرگ



شکل ۳- پادشاه ساسانی سوار بر اسب

منابع

- ۱- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۷۰)، *گزیده خسرو و شیرین*، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی. (بی تا)، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، جلد چهارم، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- ۳- ابن حوقل. (۱۳۴۵)، *صورة الارض*. ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ اول، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۶۸)، *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- انصاری دمشقی، شمس الدین محمدابن ابی طالب. (۱۳۵۷)، *نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر*، ترجمه سید محمد طیبیان، تهران.
- ۶- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، پاره نخست، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.
- ۷- بیانی، شیرین. (۱۳۸۰)، *دین و دولت در عهد ساسانی و چند مقاله دیگر*، چاپ اول، تهران، انتشارات جامی.
- ۸- بیانی، ملک زاده و محمداسماعیل رضایی. (۱۳۴۹)، *سیمای پادشاهان و نام آوران ایران باستان*، چاپ اول، تهران، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- ۹- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳)، *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- حکیم، محمدتقی خان. (۱۳۶۶)، *گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران*، به اهتمام دکتر محمدعلی صوتی و جمشید کیانفر، چاپ اول، تهران، انتشارات زرین.
- ۱۱- دادگی، فرنیغ. (۱۳۶۹)، *بندهش، گزارنده: مهرداد بهار*، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.
- ۱۲- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود. (۱۳۸۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ هفتم، تهران، نشر نی.
- ۱۳- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۳)، *تاریخ ده هزارساله ایران*، جلد دوم، از ساسانیان تا انقراض آل زیار، چاپ پنجم، تهران، نشر اقبال.
- ۱۴- رضی، هاشم. (۱۳۸۳)، *جشن های آب، نوروز، سوابق تاریخی تا امروز*، چاپ اول، تهران، انتشارات بهجت.
- ۱۵- سایکس، ژنرال سرپرسی. (۱۳۶۶)، *تاریخ ایران*، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات دنیای کتاب.

- ۱۶- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۵۲)، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک*، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، براساس چاپ مسکو، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتاب آبان.
- ۱۸- کامبخش فرد، سیف‌الله. (۱۳۷۴)، *معبد آناهیتای کنگاور*، چاپ اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ۱۹- گیرشمن، رومن. (۱۳۶۴)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۰- لسترنج، گی. (۱۳۷۳)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۱- لوکونین، و.گ. (۱۳۷۲)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۲- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، به اهتمام گای لسترنج، چاپ اول، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۲۳- ----- . (۱۳۶۱)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام ادوارد براون، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۲۴- مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۱)، *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، چاپ اول، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۲۵- موسوی حاجی، سیدرسول. (۱۳۸۷)؛ *تأملی دیگر در اثبات هویت واقعی و محتوای تاریخی نقش برجسته‌های تاق بزرگ بستان*، هنرهای زیبا، شماره ۳۵، تهران، صص ۹۲-۸۵.
- ۲۶- *نامه تنسر به گشنسب*. (۱۳۵۴)، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۲۷- هرتسفلد، ارنست. (۱۳۸۱)، *ایران در شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و دانشگاه شهیدباهنر کرمان.
- ۲۸- یعقوبی، احمدابن اسحاق. (۱۳۸۲)، *تاریخ یعقوبی*، جلد اول، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چاپ نهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- 29- Tanabe. K. (1984), *Royal Boar-Hunting of the left wall Taq - Bustan*.IV (text), eds. by Fukai. Sh. Etal. Tokyo. pp.83-95.